

شغل: گیمر!
این واقعی است یا
فنتازیا؟

۵ ۴

این جادو مهمانے
گل و مرغ و کلاغ

۸



ویژہی نوجوانان، سال نوزدهم، شماره ۲۰ الکترونیک، پنج شنبه ۱۷ مرداد ۱۳۹۸، ۶ ذیحجه ۱۴۴۰، ۸ اوت ۲۰۱۹



خاطره بازی باروز جهانی نوجوان

روزی برای ما دو چرخه ای ها!

۱۴ ۹

لحظه ی خوش

می خندی...

عقربده ها

چه خوش می گذرند!

تسعون اعجازی

از شهران

۱۶ شهریور ۱۳۹۸



مسابقات می‌توانند برای ثبت‌نام و حضور در رقابت‌ها به سایت مسابقات به این نشانی مراجعه و ثبت‌نام کنند:
irangamecup.com/ticket

در موزه‌ی ایرانک

فرصت تماشای کودکی

دره‌های موزه-نمایشگاه کودکی ایرانک از پنج‌شنبه ۱۲ مرداد، به روی عموم گشوده شد. در شماره‌های آینده در صفحه‌ی ایستگاه گزارشی مفصل همراه با تصاویری متنوع از آن برایتان منتشر می‌شود.

موزه‌ی کودکی ایرانک، برآیند نزدیک به دو دهه مطالعه و تلاش پژوهشگران مؤسسه‌ی پژوهشی تاریخ ادبیات کودکان، در زمینه‌ی تاریخ ادبیات

در مرداد گرم و با خبرهای داغ تابستانی، شاید بد نباشد به استخر خبرهای تابستان شیرجه بزیم و ببینیم چه خبر است؟

جام قهرمانان بازی‌های ویدئویی مهلت ثبت‌نام تمدید شد!

فرصت ثبت‌نام در جام قهرمانان بازی‌های ویدئویی تمدید شده است، اگر به شرکت در این جام علاقه دارید، دست به کار شوید. به گزارش روابط عمومی بنیاد ملی بازی‌های رایانه‌ای، مهم‌ترین مسابقات بازی‌های ویدئویی ایران، با استقبال روبه‌رو شد و مهلت ثبت‌نام در آن را تمدید کردند. مرحله‌ی نهایی مسابقات قرار است تابستان امسال، از ۲ تا ۸ شهریور، در هشت رشته برگزار شود. در این دوره از مسابقات تسهیلات جدیدی برای شرکت‌کنندگان رشته‌های فیفا ۱۹ و ۱۹ پس در استان‌های مختلف در نظر گرفته شد. این تسهیلات به رقابت تنگاتنگ شرکت‌کنندگان استان‌های کشور، برای حضور در جام قهرمانان بازی‌های ویدئویی ایران انجامید. گفتنی است تا این لحظه بیش‌ترین میزان استقبال از مسابقات را به ترتیب داوطلبان استان‌های خراسان، اصفهان و آذربایجان شرقی به نام خود ثبت کرده‌اند. هم‌چنین افزایش جوایز نقدی این دوره به بیش از ۱۲۰ میلیون تومان بر حضور پررنگ بازیکنان تأثیر گذاشته است. مهلت ثبت‌نام در این مسابقات که قبلاً تا پنج‌شنبه ۱۰ مردادماه تمدید شده بود، به دلیل استقبال قابل توجه داوطلبان شرکت در مسابقات باردیگر تمدید شد. این بار مهلت ثبت‌نام در این رقابت‌ها در رشته‌های مختلف به شرح زیر تمدید می‌شود:

* پایان استرایک: ۲۱ مرداد

* پایان مهلت ثبت‌نام در رشته‌های فیفا ۱۹ و ۱۹ پس، کلش رویال، کوپیز او کینگز، پسر خوانده و مغز پنه: ۲۵ مرداد

علاقه‌مندان به شرکت در این



عکس: سایت کتابک

از موزه‌ی کودکی تا کتابستان تابستانی

شیرجه در استخر خبرهای تابستانه

در مسابقات فرهنگی و هنری

رقابت ۲۰۰۰ دانش‌آموز

بیش از ۲۰۰۰ دانش‌آموز هنرمند در سی و هفتمین دوره‌ی مسابقات فرهنگی و هنری شرکت خواهند کرد. معاون پرورشی و فرهنگی استان تهران از میزبانی دانش‌آموزان هنرمند راه‌یافته به مرحله‌ی نهایی مسابقات فرهنگی و هنری، در نیمه دوم مرداد خبر داد.

سیدمجتبی هاشمی، معاون پرورشی و فرهنگی اداره‌ی آموزش و پرورش شهرستان‌های استان تهران گفت: «۹۸۹ دانش‌آموز پسر راه‌یافته به مرحله پایانی این دوره از رقابت‌ها، از ۲۳ مرداد به مدت سه روز، در اردوگاه شهید باهنر تهران، در رشته‌های گوناگون با یکدیگر به رقابت خواهند پرداخت. ۱۰۱۶ دانش‌آموز دختر راه‌یافته به این مرحله نیز از روز ۲۸ مرداد در این دوره از مسابقات شرکت خواهند کرد.»

هاشمی گفت: «در این دوره علاوه بر استفاده از محیط‌های داخل اردوگاه شهید باهنر، از دانشکده‌ی شهید رجایی نیز برای برگزاری مسابقات وبلاگ‌نویسی و نشریه‌ی الکترونیک و بازی‌های رایانه‌ای و از پردیس تئاتر تهران هم برای مسابقات تئاتر نمایشی، عروسک گردانی، نقالی و پرده‌خوانی و... استفاده می‌شود و سالن صبا فرهنگ‌سرای هنر نیز به دیگر رشته‌های مکتوب اختصاص یافته است.»

می‌پردازند. در این برنامه، کتاب‌های برگزیده با تخفیف به فروش می‌رسند. به گفته‌ی کرد «یک دقیقه با خالقان قصه‌ها» برنامه‌ی دیگری است که در آن، نویسندگان کتاب‌های کودک و نوجوان در قالب فیلم‌های یک دقیقه‌ای به معرفی خود و آثارشان می‌پردازند و این فیلم‌ها در فضای مجازی منتشر می‌شود.»



مدیر امور کتابخانه‌ها گفت: «علاوه بر حرکت اتوبوس‌های کتاب‌گرد هدهد در سطح شهر و ارائه‌ی خدمات کتابخانه‌ای به شهروندان، در مناطق ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۱، ۱۵، ۱۶ و ۲۲ و در برنامه‌ی «سلام شهروند کتاب» نمایشگاه کتاب برپا می‌شود.»

برنامه‌های تابستانی «روی خط زندگی» با ۳۰ عنوان فعالیت تا ۸ شهریور در فرهنگ‌سراها و مراکز فرهنگی هنری شهر تهران در حال برگزاری است.

کتابستان تابستانی

مدیر امور کتابخانه‌های سازمان فرهنگی هنری، برنامه‌های تابستانی این سازمان را در حوزه‌ی کتاب‌خوانی تشریح کرد. این فعالیت‌ها با عنوان «کتابستان» به اجرا در می‌آید.

به گزارش رسانه‌ی خبری سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران، ایمان کرد، مدیر امور کتابخانه‌ها و ترویج فرهنگ کتاب‌خوانی سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران با اعلام برگزاری ویژه‌نامه‌های کتابستان گفت: «دومین دوره‌ی جام باشگاه‌های کتاب‌خوانی کودک و نوجوان، یکی از این فعالیت‌هاست که در آن باشگاه‌های کتاب‌خوانی با محوریت مربی و با حضور تعدادی از کودکان و نوجوانان تشکیل می‌شود و کتاب‌خوانی، بحث و گفت‌وگو درباره‌ی کتاب، تماشای فیلم به صورت گروهی و بحث و گفت‌وگو درباره‌ی آن، نوشتن نامه به نویسندگان و ساخت فیلم ۵۰ ثانیه‌ای درباره‌ی کتاب‌های خوانده‌شده، از جمله فعالیت‌های این باشگاه‌هاست و در پایان نیز از بهترین باشگاه‌ها، نامه‌ها، فیلم‌ها و کتاب‌ها تقدیر خواهد شد.»

او هم‌چنین گفت: «در برنامه‌ی کتاب پارک تهران، نیز که هم‌زمان با «عصرانه‌های شادی» در بوستان‌های شهر تهران برگزار می‌شود، متخصصان حوزه‌ی کتاب به معرفی کتاب به شهروندان و به‌ویژه به کودکان و نوجوانان

همشاهری

گروه ضمائم همشهری ناشر نشریات: دوچرخه، استان‌ها، محله
نشانی: تهران، خیابان ولی عصر ۳،
نرسیده به پارکوی، کوچه‌ی توریج،
شماره‌ی ۱۴، روزنامه‌ی همشهری
(طبقه‌ی پنجم، دوچرخه)
تلفن: ۲۳۰۲۳۱۰۰

آتلیه: گشتاسب فروزان (مدیر هنری)، علیرضا صفری (صفحه‌آرا)، ابراهیم رستمی عزیزی (مسئول هماهنگی) و باسپاس از بخش‌های مختلف روزنامه‌ی همشهری
صندوق پستی دوچرخه: ۵۴۴۶-۱۹۳۹۵
نمبر: ۲۳۰۲۳۵۹۱
پست الکترونیک: docharkkeh@hamshahri.org
دوچرخه را آنلاین بخوانید:
[docharkkeh_weekly](https://www.docharkkeh_weekly.com)
www.hamshahronline.ir/service/children

سر دبیر: مناف یحیی پور

تحریریه: شیوا حریری (چشمه‌ها)، فریبا خانی (خبر و ایستگاه)، نفیسه مجیدی زاده (دماسنج)، علی مولوی (شهر فرنگ و چرخ فلک)، حسین تولایی (شعر)، شادی خوشکار (داستان نوجوان)، سیدسروش طباطبایی پور (مدیر داخلی نشریه)، حدیث لزر غلامی، نیلوفر نیک‌بنیاد، یاسمن رضائیان و آیدا ابوترابی



ضمیمه‌ی هفتگی روزنامه‌ی همشهری ویژه‌ی نوجوانان
سال نوزدهم، شماره‌ی ۲۰ الکترونیک
پنج‌شنبه ۱۷ مرداد ۱۳۹۸
صاحب امتیاز: مؤسسه‌ی همشهری
مدیر مسئول: مهران کریمی

در آستانه‌ی عید قربان

او انتخاب شد

● یاسمن رضائیان

معجزه‌های با عیسی^ع حرف زده‌ای. عیسی^ع نمادی از همه‌ی مخاطبان جهان است. در آن معجزه‌ها آگاهی عظیمی است برای آنان که می‌اندیشند. تو با همه‌ی ما که می‌خواهیم آگاه شویم حرف زده‌ای. می‌دانیم پیش از عیسی^ع هیچ پیامبری نفرستاده بودی مگر این که به او وحی کردی جز خودت خدایی نیست. قلب ما نیز نجوای این وحی را شنیده است، آگاه شده است و ایمان آورده که جز تو خدایی نیست.

فرستاده‌ات، موسی^ع است. ما کلماتی را که تو با آن‌ها با موسی^ع حرف زده‌ای در رؤیاهایمان شنیده‌ایم. می‌دانیم آن کلمه‌ها بسیار باشکوه و زیبا کنار هم قرار گرفته بودند. کلماتی که او را به رسالت فرامی‌خواندند. موسی^ع نمادی از همه‌ی مخاطبان جهان است. در آن کلمات حسی والا وجود داشت برای کسانی که آماده‌اند و رو به سوی تو دارند. تونه تنها با موسی^ع که با تمام آدم‌هایی که رو به سوی تو آورده‌اند حرف زده‌ای.

می‌دانیم پیش از موسی^ع هیچ پیامبری نفرستاده بودی مگر این که به او وحی کردی جز خودت خدایی نیست. ذهن ما نیز آوای آن کلمات را شنیده است، رو به سوی تو گردانده است و ایمان آورده که جز تو خدایی نیست.

پیامبرت ابراهیم^ع است. کسی که انتخاب شد. برای آزمونی دشوار که فقط او می‌توانست از آن سربلند بیرون بیاید، برای امتحان بندگی که فقط او می‌توانست این‌طور حق بندگی را ادا کند، انتخاب شد که رسول یکتاپرستی باشد تا در تمام دوره‌های جهان، یکتاپرستی را به نام او بشناسند. انتخاب شد تا از رسم پرستش یکتاپرستی ادامه پیدا کند. تو او را برای تمام آفرینش، برای انسان‌های بسیار، تو او را برای ما انتخاب کردی.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ

و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر این که به او وحی کردیم که خدایی جز من نیست پس مرا پرستید (سوره انبیا، آیه ۲۵)

این روزها در آستانه‌ی روزی هستیم که آن را با نام حضرت ابراهیم^ع می‌شناسیم. اصلاً شاید او را با نام قربان، با واقعه‌ای که در آن روز رخ داده می‌شناسیم. راستی کسی هست که از شنیدن نام این روز به یاد ابراهیم^ع و از شنیدن آوای نام ابراهیم^ع به یاد روز قربان نیفتد؟

همه‌ی ما این جمله را که عید قربان عید بندگی است شنیده‌ایم. اما آیا عمیق به معنای این عبارت فکر کرده‌ایم؟ شجاعت و دلدادگی او در آن روز نمادی از بندگی بود. ما نیز از نسل او هستیم و به دین او ایمان آورده‌ایم.

پیامبر ما محمد^ص است. ما آیه‌هایی را که تو با نام قرآن بر قلب او نازل کرده‌ای دوست داریم. تو در این آیه‌ها با محمد^ص حرف زده‌ای. محمد^ص نمادی از همه‌ی مخاطبان جهان است. در این آیات نوری هست که قلب‌های عاشق حقیقت را روشن می‌کند. تو با همه‌ی ما که در پی حقیقتیم حرف زده‌ای.

می‌دانیم پیش از محمد^ص هیچ پیامبری نفرستاده بودی مگر این که به او وحی کردی جز خودت خدایی نیست. جان ما نیز صدای این وحی را شنیده است، از حقیقت روشن شده است و ایمان آورده که جز تو خدایی نیست.

پیامبرت عیسی^ع است. ما معجزه‌هایی را که به نام خودت به او داده‌ای درک کرده‌ایم. تو با



ابراهیم^ع نمادی از همه‌ی مخاطبان جهان است. تو همه‌ی ما را که روز قربان را به نام عید یکتاپرستی می‌شناسیم انتخاب کرده‌ای. مادر این روز به یکتاپرستی اقرار می‌کنیم و پیش از این، بسیار پیش از این، با همه‌ی قلبمان ایمان آورده‌ایم که جز تو خدایی نیست. لطفاً برای ما بخواه که مانند ابراهیم^ع شجاع و دل‌داده‌ی راه بندگی باشیم.

که من حواسم به تو نیست.

من کسی نیستم که بعد از تمام مشغله‌ها بادم بیفتی. من اولین یادآوری تو هستم؛ شاید هم تنها دغدغه‌ی مهم تو. نمی‌دانم دیگران به این حس خوب چه می‌گویند، اما من به آن می‌گویم قوت قلب. من از این که تو به بادم باشی قوت قلب می‌گیرم، چون مطمئنم اگر تنهایی حتی یک حس غلط باشد آدم را از پا درمی‌آورد. حتی اگر یک خیال ناممکن باشد یا یک دروغ بی‌معنی.

تنهایی دروغ نیست. بی‌معنا هم نیست. حتی نمی‌تواند ناممکن باشد و خوره هم نیست که فقط به جان آدم‌های خیالاتی بیفتد. تنهایی قسمتی از وجود آدم‌هاست. مثل دست و پا است؛ وجود دارد اما یک عضو نامرئی است. تنهایی حس می‌شود، با چشم و گوش و تمام حواس پنج‌گانه فهمیده می‌شود. حتی حس ششم هم می‌تواند تنهایی را در یک جمع شلوغ تشخیص بدهد، اما آیا کسی هست که آن را بپذیرد؟ کسی هست که بخواهد برای همیشه تنها بماند. آیا کسی هست؟ من که بعید می‌دانم.

همه‌ی آدم‌ها تنها هستند، اما همیشه به دنبال راهی می‌گردند که تنهایی‌شان را از چشم همه، حتی خودشان، مخفی نگه دارند. همیشه به دنبال بهانه‌ای می‌گردند که هرگز آن را باور نکنند. همه‌جا به دیگران لبخند می‌زنند، اما نگران اشک‌هایی هستند که در تنهایی از چشم‌هایشان فرومی‌بارد. به هم‌دیگر تکیه می‌کنند. هم‌دیگر را تسلی می‌دهند. حتی به هم دل بسته می‌شوند و این گونه است که فراموش می‌کنند چه قدر از ابتدا تنها بوده‌اند.

با وجود این همه تنهایی، من تصور می‌کنم دل بسته شدن اصلاً هم بد نیست. حتی کسانی که به داشتن هم‌دیگر عادت می‌کنند، حال بهتری دارند از کسانی که حقیقت تنهایی را پذیرفته‌اند یا آن را هر روز به خودشان تلقین می‌کنند. این که آدم رفیق کسی باشد خیلی خوب است اما لذت بخش تر از آن، قوت قلبی است که آدم از داشتن یک رفیق پیدا می‌کند.

این همه را گفتم که بگویم تو رفیق من هستی و من حس می‌کنم اگر تو نبودی قوت قلبی هم در کار نبود. اما با من بگو که خیالم راحت شود: آیا من نیز رفیق تو هستم، آیا من هم به تو قوت قلب می‌دهم؟ با من بگو!

قوت قلب

● الهه صابر

غصه‌هایم را به تو می‌گویم. به تویی که همیشه کنارم هستی. که وقتی کسی به فکر من نیست تو با تمام قلبت نگران من می‌شوی. هر کسی دل مشغولی‌های خودش را دارد و به اندازه‌ای که دلش بخواهد برای دیگران وقت می‌گذارد. اما تو در حق من محبت شبانه‌روزی داری. همیشه به من فکر می‌کنی، حتی وقتی



گشت‌وگذاری در دنیای قهرمانان بازی‌های رایانه‌ای

شغل: گیمر!

این واقعی است یا خنده‌دار؟

● طاهره احمدی

فیفا و پارسا رسولی، قهرمان مسابقات کاپ هیئت فوتبال استان تهران کمی فرق می‌کند. این دو نفر چند وقتی است که قرارداد دارند. مجموعه‌ی ورزشی شمشاد قم به‌عنوان اولین باشگاه ورزش‌های الکترونیک در ایران، اواخر خرداد امسال قراردادی ۱۵ ماهه ابتدا با محمد کمالی قالیباف و پس از آن با پارسا رسولی منعقد کرده است. سید محمود رضوی، مدیر مجموعه‌ی ورزشی شمشاد می‌گوید که این مؤسسه با هدف حمایت از

گیمر: این شغل است یا نه؟
گیمرها در ایران با مسائل بسیار زیادی روبه‌رو هستند که یکی از مشکلاتی که بیش‌تر گیمرها به آن اشاره می‌کنند، ناآگاهی بخش بزرگی از جامعه نسبت به گیمر و گیمر است. نیما صادقی قهرمان رشته‌ی فیفا ۲۰۱۸، لیگ چهارم در این باره می‌گوید: «نمی‌توانیم گیمر را به‌عنوان شغل انتخاب کنیم و برای زندگی بر روی آن سرمایه‌گذاری کنیم، چون تعداد زیادی

صدای تشویق تماشاچی‌ها استادیوم را پر کرده است، دقیق پایانی بازی تند می‌گذرند، همه‌ی تماشاگران منتظرند ببینند سرانجام چه کسی برنده‌ی جام قهرمانی خواهد شد؟ پارسا رسولی در برابر پارسا رسولی، یک سمت زمین پارسا رسولی‌های آبی اناری و سمت دیگر پارسا رسولی‌های سفید رنگ. آبی اناری‌ها دو هیچ جلو هستند و منتظرند این چند دقیقه‌ی پایانی هم بگذرد. تماشاگران به تشویق‌های بی‌درپی خود در زمین



ورزش‌های الکترونیک و کمک به پیشرفت این رشته در استان قم و سطح کشور، با بازیکتان حرفه‌ای قرارداد بسته است. اما با این همه، باز پارسا رسولی هنگام صحبت کردن درباره‌ی شغل، خود را گیمر معرفی نمی‌کند، چون فکر می‌کند بیش‌تر افراد وقتی کسی گیمر بودن را به‌عنوان شغل خود معرفی می‌کند، خنده‌شان

اصلاً نمی‌دانند گیمر یعنی چه؟ و اگر ما بگوییم گیمر هستیم ما را مسخره می‌کنند. می‌گویند همان که بچه‌ها بازی می‌کنند؟ و نگاهی خیلی سطحی به این کار دارند. هر چند واقعیت این کار اصلاً مطابق این تصویر نیست. در این دو سال فینال‌های برج میلاد زنده پخش شده و مردم کمی بیش‌تر با این مسابقات آشنا شده‌اند. تا قبل از قهرمانی در لیگ چهارم در برج میلاد، وقتی در میان فامیل می‌گفتم فیفا بازی می‌کنم و برنده‌ی فلان کاپ شده‌ام مسخره‌ام می‌کردند و می‌گفتند: «فیفا چیه، بیا برو سر کار.» اما بعد از بازی‌های برج میلاد و پخش زنده‌ی این مسابقات، کمی نظرشان عوض شد.»

ادامه می‌دهند، این سوی شیشه هم صدای تماشاگران حاضر در برج میلاد توی گوش نیما صادقی و محمد کمالی قالیباف می‌پیچد... و بالأخره سوت پایان بازی به‌صدا درمی‌آید و جام قهرمانی به نیما صادقی و هواداران مجازی و واقعی او می‌رسد.

این فقط گوشه‌ای از دنیای دو گیمر نام‌آشنای ایرانی در لیگ چهارم بازی‌های کامپیوتری در برج میلاد در رشته‌ی فیفا به‌شمار می‌آید. بنابه گفته‌ی حسن کریمی قدوسی، مدیر عامل سابق بنیاد ملی بازی‌های رایانه‌ای، علاوه بر این دو گیمر، ۱۲ هزار گیمر دیگر در رشته‌هایی همچون پَس، کلش رویال، پسر خوانده، کانتر استراتیک و کوئیز آو کینگ شهر یورپارسال با یکدیگر رقابت کردند.

روابط عمومی بنیاد ملی بازی‌های رایانه‌ای، تیر ۱۳۹۷ اعلام کرد: «۲۸ میلیون گیمر در ایران وجود دارد، یعنی تمامی کسانی که چه بصورت حرفه‌ای و یا تفریحی گیمر بازی می‌کنند که در نهایت ۱۲ هزار نفر به‌عنوان گیمر حرفه‌ای و ۱۸ نفر به‌عنوان قهرمان در رشته‌های گفته شده شناخته می‌شوند.»

مشکلات حضور در مسابقات بین‌المللی

هر چند که نیما صادقی، با قهرمانی در چهارمین دوره‌ی لیگ بازی‌های رایانه‌ای در برج میلاد و در رشته‌ی فیفا ۲۰۱۸، توانست سهمیه‌ی حضور در بازی‌های جهانی را کسب کند، اما بنیاد ملی بازی‌های رایانه‌ای به‌دلیل مشکلات ارزی، او را به بازی‌های جهانی اعزام نکرد و سخت است که بشنویم همه‌ی هزینه‌های حضور او در بازی‌های جهانی، حدود ۳۰ میلیون تومان می‌شد.

می‌گیرد. علاوه بر این بیش‌تر افراد اهمیتی به این حرفه نمی‌دهند و مثلاً می‌گویند: «مگر چه کار می‌کنی؟ چند تا دکمه را فشار می‌دهی دیگر.» با این اوصاف گویا فقط محمد کمالی قالیباف می‌ماند که وقت حرف زدن از شغل، با اطمینان خود را گیمر معرفی می‌کند. مسیر حرفه‌ای شدن گیمرها در ایران به آن آسانی نیست که وقت تماشای بازی‌ها به نظر می‌رسد، در این مسیر آن قدر مشکل پیش روی گیمرها هست که گویا هر کدام از آن‌ها، قصه‌ای بالا بلند برای تعریف کردن دارند.



عکس: آدام بری / گتی ایمنج

محمد آچرش قهرمان رشته‌ی پَس در لیگ چهارم

چهارمین لیگ بازی‌های رایانه‌ای. عکس‌ها: بنیاد ملی بازی‌های رایانه‌ای

رؤیای حضور در المپیک

سازمانی که باید از گیمرهای ایرانی حمایت کند، بنیاد ملی بازی‌های رایانه‌ای ایران است، اما گویا توان بنیاد هم محدود است و به قول پارسا رسولی «کسانی که در بنیاد ملی بازی‌های رایانه‌ای هستند تمام تلاش خودشان را می‌کنند تا هر کسی که از ایران سهمیه‌ی حضور در مسابقات جهانی را به دست می‌آورد بتواند در این مسابقات حضور پیدا کند اما فکر می‌کنم قدرت اجرایی لازم را ندارند و بنیاد ملی بازی‌های رایانه‌ای از نظر قدرت و اختیاراتی که دارد، مثلاً با فدراسیون فوتبال قابل مقایسه نیست.»

هشتم اردیبهشت امسال کریمی قدوسی جای خود را در بنیاد ملی بازی‌های رایانه‌ای به سید صادق پیمان داد. و این روزها که زمزمه‌ی افزودن بازی‌های رایانه‌ای به رشته‌های مسابقات المپیک به گوش می‌رسد، در ایران همه‌ی نگاه‌ها به پیمان دوخته شده است. اگر این اتفاق بیفتد و برای نخستین بار گیمرها از چهار گوشه‌ی جهان در المپیک توکیو حضور پیدا کنند، آیا پیمان می‌تواند زمینه‌ی شرکت گیمرهای ایرانی در المپیک را فراهم کند؟



در پیش دارند، زیرا تهران امکانات بسیار بیش تری دارد. او می‌گوید: «خدا را شکر من مشکل مالی نداشتم، چون در گیم با توجه به این که حمایتی از سمت بنیادهای دولتی وجود ندارد، باید خودم پول داشته باشی تا بتوانی تجربه و قوی تر کار کنی و خودم را اثبات کنم و بگویم این منم که قهرمان شده‌ام.» محمد اچرش هم که از اهواز خود را به لیگ چهارم بازی‌های رایانه‌ای در برج میلاد رسانده، معتقد است گیمرهای دیگر شهرها، به جز تهران، راه سخت تری

آن را دارند، اما چهار نفر دیگر مطرح می‌شوند. این اتفاق‌ها باعث شده‌اند من دل زده شوم. البته از یک لحاظ این اتفاق‌ها برای خودم خوب بوده و باعث شده بیش تر و قوی تر کار کنم و خودم را اثبات کنم و بگویم این منم که قهرمان شده‌ام.» محمد اچرش هم که از اهواز خود را به لیگ چهارم بازی‌های رایانه‌ای در برج میلاد رسانده، معتقد است گیمرهای دیگر شهرها، به جز تهران، راه سخت تری

مسابقات آنلاین را بگیرد باید به کشور میزبان مسابقات بروید. حالا اگر از خان اول که اینترنت است بگذرید و سهمیه را بگیرید، تازه مسئله‌ی ویزا گرفتن پیش می‌آید که ما اگر بخواهیم به بعضی از کشورها سفر کنیم فرآیند گرفتن ویزا دو سه ماه طول می‌کشد، اما شرکت کننده در مسابقه‌ها مثلاً ۱۰ روز فرصت دارد تا به لندن سفر کند.»

دیگر گلایه‌های گیمرها

همان‌طور که اشاره شد محمد کمالی‌قالیباف پرافتخارترین بازیکن تاریخ بازی‌های رایانه‌ای کشور است که از سال ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۶ میلادی، به جز ۲۰۱۲، هر سال قهرمان پس ایران بوده و در سال ۲۰۱۲ نیز سوم شده بود. او در سال ۲۰۱۸ هم در دوره‌ی چهارم لیگ، در رشته‌ی فیفا ۲۰۱۸ شرکت کرد و نایب قهرمان ایران شد. او که در مشهد زندگی می‌کند و مشکلات زیادی در این چند سال داشته است می‌گوید: «این که بعد از این همه قهرمانی و کسب مقام در ایران، هیچ حمایتی از تو نمی‌شود و گیمری را به برنامه‌ی زنده می‌برند که آشنا داشته و توانسته در آن برنامه شرکت کند، این‌ها به نظرم ضعف‌های بزرگی است. شما به جایگاهی می‌رسید که بسیاری آرزوی

کریمی قدوسی، مدیرعامل پیشین بنیاد ملی بازی‌های رایانه‌ای، در نشست خبری چهارمین لیگ بازی‌های رایانه‌ای، گفته بود که بازی‌ها بدون بودجه‌ی دولتی برگزار می‌شود و هر چند از سال ۲۰۱۲ میلادی اعزام قهرمانان به مسابقات جهانی شروع شده بود، قهرمانان سال ۱۳۹۷ به دلیل مشکلات ارزی و مسئله‌ی ویزا، به مسابقات جهانی اعزام نخواهند شد. با این وصف، نیما صادقی هنوز هم رؤیای شرکت در مسابقات جهانی را دارد و با دلخوری می‌گوید: «در ایران نمی‌توان پیشرفت کرد، من سال گذشته باید به مسابقات جهانی اعزام می‌شدم، اما به دلیل گرانی دلار نتوانستم به این مسابقات بروم. بنیاد ملی بازی‌های رایانه‌ای قبول نکرد این مبلغ را بپردازد و من نتوانستم به بازی‌های جهانی بروم. چه بسا اگر می‌رفتم قهرمان می‌شدم و آینده‌ام را تضمین می‌کردم، اما خُب نشد بروم. مگر یک گیمر چند سال می‌تواند در اوج باشد؟ هر سال یک نفر به بازی‌های جهانی اعزام می‌شود. در چند سال گذشته فقط یک بار در مسابقات جهانی نماینده نداشتم، آن هم همین سالی که من قهرمان شدم. وقتی چنین اتفاقاتی پیش می‌آید، آدم دلسرد می‌شود... بعد از این همه تلاش و ۱۲ ساعت تمرین قهرمان شوی اما تو را به مسابقه‌های جهانی نفرستند. این حق من بود و به خاطر مشکلات کشور نتوانستم حقم را بگیرم. امیدوارم چنین اتفاقی برای بقیه‌ی گیمرها رخ ندهد.»

در ماده‌ی ۳ اساسنامه‌ی بنیاد ملی بازی‌های رایانه‌ای، تلاش برای تأمین حقوق مادی و معنوی تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان بازی‌های رایانه‌ای از وظایف بنیاد به‌شمار آمده است، اما گویا وقتی مشکلات جدی می‌شوند، بنیاد از این گونه وظایفش هم باز می‌ماند کاری از پیش نمی‌برد. پارسا رسولی هم در باره‌ی مشکلات گرفتن ویزا می‌گوید: «مراحل اولیه‌ی ثبت نام و شرکت در مسابقاتی که در سطح دنیا برگزار می‌شود، اینترنتی است که اگر سهمیه‌ی حضور در



نیما صادقی، قهرمان لیگ چهارم، عکس‌ها: بنیاد ملی بازی‌های رایانه‌ای

نوجوان ۱۶ ساله برنده‌ی بزرگ‌ترین جایزه شد

دوشنبه‌ی هفته‌ی گذشته، ۸ مرداد، نوجوانی ۱۶ ساله در بزرگ‌ترین مسابقه‌ی بازی رایانه‌ای فورت نایت شگفتی آفرید و توانست جام قهرمانی را بالای سر ببرد و جایزه‌ی اصلی این مسابقات را از آن خود کند. این مسابقات در ورزشگاه آرتور آش نیویورک برگزار شد و کایل گیرس دورف ۱۶ ساله جام قهرمانی و جایزه‌ی ۳ میلیون دلاری این مسابقات را دریافت کرد. کایل پس از جشن قهرمانی به سوی خانواده‌ی خود رفت و آن‌ها را در آغوش گرفت. اعضای خانواده‌ی کایل از پنسیلوانیا برای تماشای بازی او به نیویورک رفته بودند. او در گفت‌وگو با شبکه‌ی سی‌ان‌ان گفت: «کلمات نمی‌توانند حس مرا توضیح بدهند. من خیلی خوش‌حالم.»

جوان آلمانی، قهرمان جام جهانی فیفا ۲۰۱۹

روزهای نخست همین هفته هم لندن، میزبان مرحله‌ی پایانی جام جهانی فوتبال الکترونیکی فیفا ۲۰۱۹ بود و دوشنبه ۱۳ مرداد، «موابا» از آلمان ۳-۲ بر «مساعدا الدوسری» از عربستان سعودی پیروز شد و جام قهرمانی و جایزه‌ی ۲۵۰ هزار دلاری مسابقه‌ها را از آن خود کرد. او با در گفت‌وگو با سایت فیفا گفت: «مادرم الان خیلی خوش حال است. او شش جفت کفش می‌خواست.» و با خنده اضافه می‌کند: «خواهرم هم یک ماشین تازه‌ی خودم خواهد. برایم غیر قابل تصور است.»



خبرنگاری عشق است

تو همه‌جا هستی

روزهایی که به خاطر باران، خیابان‌ها آب گرفته، روزهایی که به خاطر برف راه‌ها مسدود شده، روزهایی که گرمای شدید در مغز نفوذ می‌کند، روزهایی که سرما در عمق استخوان می‌نشیند، تو حضور داری.

زمانی که زلزله رخ می‌دهد، آتش سوزی می‌شود یا سیل راه می‌افتد، تو هستی. گاهی دوربین، گاهی میکروفون، گاهی ضبط‌صوت، گاهی تلفن همراه و گاهی خود کار و دفتر، در مسیر کار و علاقه‌ات با تو همراه می‌شوند.

تو همه‌جا هستی و دیده نمی‌شوی، یکی از سخت‌ترین شغل‌ها، شغل توست. خیلی‌ها آن را شغل به حساب نمی‌آورند. البته حق هم دارند. خبرنگاری که شغل نیست، عشق است و تعهد! صبا نوزاد از رشت

برای آگاهی‌ما

او عاشق حقیقت است. و مهربان و دست و دل باز، نور فهمیده‌هایش را روی کاغذ می‌تاباند. او صبور است. تا دورترین نقاط می‌رود، ساعت‌ها منتظر می‌ماند، کلی حرف می‌شنود، اما مقاومت می‌کند.

هر بار که خبری می‌خوانیم، یادمان باشد که کسی تا نیمه‌های شب برای آگاهی‌ما بیدار مانده است.

پس لبخندمان را روی لبمان بکاریم، چشم‌هایمان را پر از شادی کنیم و بلند بگوییم: مهربانان صبور که برای آگاهی‌ما زحمت می‌کشید، روزتان فرخنده!

مریم بدرد، ۱۶ساله از شهریار

عاشق قلم

۱۷ مرداد روز خاصی است، روز آدم‌های فعال و پر جنب و جوشی که دنبال خبرنگرد، روز آدم‌های دست به قلم عاشق کتاب و روزنامه و سوزن‌های ناب. خبرنگارها موجوداتی باهوش هستند که دنیا را با عکس‌ها و خبرهایشان جذاب می‌کنند. این روز را به همه‌ی خبرنگارها، مخصوصاً خبرنگاران افتخاری هفته‌نامه‌ی دوچرخه تبریک می‌گویم.

پریسا سادات مناجاتی، ۱۶ساله از کرج



عکس: نگار رضایی پور، ۱۷ساله از تهران

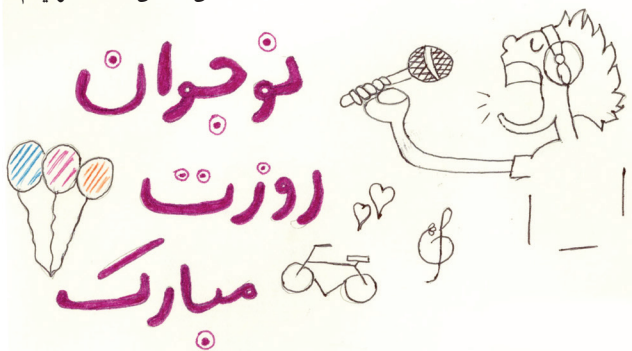
هیجان، بیخ، رؤیا، آرزو

ما نوجوان‌ها دوست داریم همه‌چیز طبق برنامه‌ریزی ما باشد و هر چه می‌خواهیم، خیلی‌بسی سریع در اختیار داشته باشیم! فکرش را بکن! اگر قانونی وجود داشت که روز نوجوان مخصوص نوجوان‌ها باشد، یعنی هر کاری می‌خواهند، بدون محدودیت انجام دهند...

آن روز تمام شهر پر می‌شود از کیک شکلاتی با روکش توت‌فرنگی و آب‌نبات‌های رنگارنگ! بچه‌ها دوربین به‌دست در خیابان راه می‌روند و از هر چه می‌خواهند عکس می‌گیرند! تمام روز بازی‌های کامپیوتری در جریان است.

آن روز شهر پر می‌شود از صدای جیغ‌هایی با هیجان! اصلاً نوجوان را باید با هیجان، جیغ، رؤیا و آرزو شناخت!

تصویرگری و متن:
هستی هاشمی، ۱۶ساله از ایلام



پشت‌بندش گردبادی در راه باشد یا گاهی گریه‌های یواشکی که نه دیده می‌شود، نه صدایش را کسی می‌شنود.

مزه‌ی دنیای در گوشه‌های سر کلاس درس، مزه‌ی جیغ کشیدن وقتی زنگ خانه را می‌زنند، مزه‌ی دویدن زیر باران پاییزی از مدرسه تا خانه، مزه‌ی روی جدول خیابان راه رفتن، مزه‌ی سربسری مامان و بابا گذاشتن، مزه‌ی بی‌خیال بودن، مزه‌ی غر زدن توی خانه، مزه‌ی بهانه‌گیری و حوصله‌نداشتن‌های الکی، مزه‌ی گم کردن چیز میزها، مزه‌ی توی رف پنجره نشستن و زل زدن به خیابان و خواندن فکر آدم‌ها، مزه‌ی باج گرفتن از داداش‌ها و آبی‌ها و لوندادن رازهایشان! مزه‌ی خواب‌های طولانی، مزه‌ی یک ساعت ساکت نشستن و خیره شدن به یک نقطه، مزه‌ی کلی کتاب

خریده‌شده‌ی خواننده‌نشده، مزه‌ی من می‌دونم و تو نمی‌دونی، مزه‌ی ولخرجی و ریخت‌وپاش، مزه‌ی سربه‌هوایی، مزه‌ی درس‌نخواندن و بیچاندن مدرسه، مزه‌ی تا دو صبح بیدار ماندن و چک کردن پیام‌ها، مزه‌ی تقلب‌هایی که هر گز به مقصد نرسیدند، مزه‌ی دنیایی که خنده‌هایش از ته دل است. نوجوانی تان مبارک و خندان!

مرضیه کاظم‌پور از پاکدشت



عکس: نازنین حسن‌پور، ۱۷ساله از تهران

مزه‌ی نوجوانی

این سؤال فکر کردم. دل تنگی و نوجوانی... و دیدم چه قدر حرف دارم از نوجوانی. ترش و شیرین، تلخ و شور همه‌ی مزه‌ها نیستند. مزه‌ی دیگری هم وجود دارد که فقط یک نوجوان می‌فهمدش؛ مزه‌ی نوجوانی. دنیایی که تصویرش پر از لبخندهایی است که تا بناگوش کش می‌آید و صدایش ریسه‌ی خنده‌ای است که عطر شیطنت‌های بامزه می‌دهد و زبانش سکوتی است که ممکن است

همه‌چیز از یک تلفن آغاز شد، آن‌جا که از هفته‌نامه‌ی دوچرخه تماس گرفتند و من برای اولین بار به این سؤال فکر کردم: «حالا که به جوانی رسیدم، دلم برای چه چیز از دوره‌ی نوجوانی تنگ می‌شود؟» غافلگیر شدم، اما گفتم برای خیال‌پردازی و رؤیابافی، برای جدی نبودن دنیایش، برای ذهنی که می‌تواند پرواز کند، برای دور بودن از واقعیت‌ها... بعد از آن تلفن، بیش‌تر به

خرده‌های داخل کوله

● نفیسه مجیدی زاده



تصویرگری: لاله ضیایی

وسایلی هم برای برادر کوچکش برمی‌دارد. برای همین در کیف او اسباب بازی‌های کوچک هم پیدا می‌شود.

بوی میوه‌ی له شده

حسین ۱۶ ساله معمولاً کیف همراه خودش نمی‌برد. پول‌هایش را در جیبش می‌گذارد، تلفن همراهش را هم یا دستش می‌گیرد یا آن را در جیبش جا می‌دهد؛ اما اگر قرار باشد کلاس زبان یا برخی مراکز تفریحی برود به کیف نیاز دارد و بسته به جایی که قرار است برود همان لحظه به سرعت وسایلش را جمع می‌کند. اما خوب، همیشه سعی می‌کند گوشی، هندزفری و بطری آب را جا نگذارد و چون دیر به دیر از کیف استفاده می‌کند در کیف‌های او معمولاً هسته، بخش‌هایی از میوه‌های خشک‌شده یا پوسته‌ی مواد خوراکی پیدا می‌شود و کیفش بوی میوه‌ی له شده می‌دهد.

سس کچاپ و باقی قضایا

بر دیا ۱۳ ساله وقتی همراه خانواده بیرون می‌رود ترجیح می‌دهد وسایلش در کیف خودش باشند؛ گوشی موبایل و هندزفری و گاهی مواقع شارژر، یک بطری آب، ژل شستشوی دست، یک فلش و بعضی وقت‌ها مقداری پول و یک کتاب، همراه خود دارد. چون همیشه کیف دارد خیلی وقت‌ها ساندویچ یا هر هله‌هوله‌ای که بخرد در کیف خودش می‌گذارد. برای همین گاهی برای کیف او اتفاق‌های بدی می‌افتد. مثلاً یک‌بار سس کچاپ بسته‌بندی و نیمه مصرف شده‌ای را که از داخل کیسه‌ی

گذاشته است با کلی خرده‌ریز دیگر، مثل آب نبات، شکلات، تقویم، آدامس و با بسته‌ی قرص نعنایی، دستمال مرطوب و ... حسابی کیف او را سنگین کرده‌اند. بیش‌ترین مشکل مه‌رانا این است که گاهی عینک آفتابی دارد ولی جعبه عینک را با خودش نمی‌برد و یا برعکس فکر می‌کند عینک درون جعبه است، اما نیست.

پراز زباله!

در کیف هستی هندزفری، شارژر یا پاوربانک، خودکار و یک دفترچه‌ی کوچک، کیف پول، کارت مترو و کلید همیشه هست. یک شیشه عطر و یک آینه و در تابستان، کرم ضد آفتاب هم دارد. البته وقتی کلاس فوتسال می‌رود، کوله می‌برد؛ اما برای کلاس زبان یا هر جای دیگری معمولاً در کیفش وسایل مشخصی می‌گذارد.

هستی هفته‌ای یک‌بار کیفش را خالی می‌کند و زباله‌هایش را در ظرف مخصوص زباله‌های تر یا خشک می‌ریزد؛ زباله‌هایی مثل پوسته‌ی شکلات یا بسته‌بندی هر خوراکی‌ای که قبلاً خورده، جعبه‌ی آدامس، دستمال کاغذی و البته گاهی بقایای یک کیک له شده ...

هستی اغلب فراموش می‌کند همراه خودش دستمال کاغذی بردارد و چون آلرژی دارد معمولاً در کیفش دنبال دستمال می‌گردد.

جایی برای اسباب‌بازی برادرم

در کیف نوید سسی دی، شطرنجی کوچک، تبلت و یک کلاه آفتاب‌گیر است. نوید ۱۳ ساله است و گاهی وقت‌ها که همراه خانواده بیرون می‌رود

کیفت را روی میز یا روی زمین خالی کن! چه قدر وسایل اضافی در آن داری؟ چه وسایلی کم است؟ اصلاً چه وقت‌هایی همراه خودت کیف برمی‌داری؟ برای کلاس زبان؟ مهمانی؟ تفریح و گشت‌وگذار با دوستان؟ می‌دانستی داخل کیف هم به اندازه‌ی



خود کیف مهم است و نشان دهنده‌ی شخصیت ماست، این که چه وسایلی همراه خود داریم یا نداریم مهم است؛ وسایل داخل کیف می‌توانند نشانگر دغدغه‌ها و یا حواس‌پرتی‌هایمان باشند. تا به حال به وسایل داخل کیف‌تان توجه کرده‌اید؟

کیفی به اندازه‌ی یک اتاق!

مه‌رانا ۱۵ ساله است. کیف او در واقعاً مثل یک اتاق کوچک است! در کیف او همیشه آینه، مسواک، دستمال کاغذی، قمقمه‌ی آب، ادکلن، در زمستان‌ها دستکش و تابستان، یک بادبزن برقی کوچک وجود دارد. تلفن همراه و کیف پول و شارژر و هندزفری و یک دفترچه، گاهی کیف کوچکی که در آن دارو، کرم، ناخن‌گیر، سنجاق قفلی و کش موی سر

و یک دست لباس راحتی هم دارد. محمد معمولاً سعی می‌کند تا حد امکان وسایلی را بردارد که ممکن است به آن‌ها نیاز پیدا کند و به همین خاطر کوله‌ی او بسیار سنگین است. او معمولاً فراموش می‌کند قاب عینک طبی‌اش را بردارد و همیشه در کیفش دنبال قاب عینک می‌گردد.

در کیف‌مان چه بگذاریم

اگر قرار است همراهان کیف داشته باشیم بهتر است کیف‌مان وزن مناسب داشته باشد و وسایل داخل آن به اندازه‌ی نیاز باشند.

به هر حال برخی وسایل مورد نیاز هستند؛ مثل کیف پول، کارت‌های اعتباری، عینک آفتابی، دستمال کاغذی یا دستمال مرطوب، گاهی یک لقمه یا خوراکی کوچک و یا بطری آب لازم است و بقیه‌ی موارد بسته به جایی که قرار است برویم متفاوت است.

اما از سوی دیگر سنگین کردن کیف هم برای خودش مشکلاتی دارد و علاوه بر آزاری که به شانه‌ها و یا آرنج و کمر می‌رساند کیف را شلوغ و وسایل مورد نیاز را از دسترس خارج می‌کند. مثلاً در لحظه‌ای سریع به دستمال نیاز دارید و پیدا کردن یک بسته‌ی دستمال کاغذی کوچک در کیف شلوغ زمان می‌برد.

هر شب قبل از خواب کیف‌تان را خالی کنید، زباله‌هایش را دور بریزید و آن را مرتب کنید، این کار کمک بسیاری به حفظ و نگاه‌داری وسایل شخصی شما می‌کند و حتی باعث مرتب شدن ذهن‌تان هم می‌شود؛ یک‌بار امتحان کنید.

ساندویچش بیرون ریخته، کیفش را حسابی کثیف کرده بود و یا ذرت‌های بو داده و تخمه‌های آفتاب‌گردان ته کیفش را اشغال کرده‌اند. او معمولاً هندزفری را فراموش می‌کند در حالی که خیلی به آن وابسته است.

الگوبردار کیفی

محمد ۱۴ ساله است و از خواهر بزرگترش الگو پذیری دارد. خواهر او امسال دبیرستان را تمام می‌کند و همیشه همراه خود کیف برمی‌دارد.

در کیف او معمولاً فلش، جامدادی و کتاب تمرین زبان، جعبه عینک و ادکلن است. البته اگر قرار باشد منزل اقوام نزدیک بروند حتماً وسایل پلی‌استیشن





«حیوانات کتاب‌خوان» اثر صدیقه احمدی

نمی‌دانم چه قدر از تصویرگری می‌دانی؟ تصویرگری نوعی نقاشی روایت‌گر است. تصویرگری که روایتی از داستان و شعر دارد. می‌دانی چه بسیار کتاب‌های هستند که با تصویرگری مناسب جان تازه می‌یابند و ارزششان بیش‌تر می‌شود؟ این روزها در نگارخانه‌ی لاله به‌همت پیمان رحیمی‌زاده نمایشگاهی به‌نام «گل و مرغ و کلاغ» برپاست. داستان این نمایشگاه از این قرار است که ۵۷ تصویرساز جوان که شاگردان پیمان رحیمی‌زاده هستند، ۶۸ اثر در این نمایشگاه ارائه داده‌اند.

دو موضوع به هنرمندان پیشنهاد شده بود؛ یکی همان گل و مرغ و کلاغ و دیگری موضوع آزاد و هنرمندان بر این

نگارخانه‌ی لاله برگزار می‌کند

این جادرمهمانے گل و مرغ و کلاغ

● فریبا خانی

هوای خنک رنگی تبدیل می‌کند. برای بازدید می‌توانید ۲۳ مرداد ساعت ۹ تا ۱۳ و ۱۴ تا ۱۸ و پنج‌شنبه‌ها تا ساعت ۱۳، به استثنای روزهای تعطیل به نگارخانه‌ی لاله (خیابان فاطمی، شمال پارک لاله) بروید.

آکرپلیک، مدادرنگی و کلاژ... توصیه‌ی ما به شما این است که تابستان را در خانه ننشینید و راه بیفتید و از نمایشگاه‌های هنری لذت ببرید. مطمئن باشید دیدن آثار هنری حالتان را جادو می‌آورد و گرمای جان‌سوز را به

اساس کار کرده‌اند. پیمان رحیمی‌زاده یکی از تصویرگران برجسته‌ی ایرانی است او در سال ۲۰۱۶ میلادی نامزد نهایی جایزه‌ی هانس کریستین آندرسن شد. گل و مرغ و بعد کلاغ. جمع اعداد به نظر می‌آیند. در فرهنگ نگارگری ما گل و مرغ جایگاه خاصی دارد و یکی از رشته‌های کهن نگارگری نقاشی است. در حالی که کلاغ مفهوم پرنده‌ای شوم است و حامل خبرهای بد است. یک‌جوری بیچاره کلاغ‌ها نقش منفی هستند. شاید به‌خاطر رنگ سیاهشان هم باشد که مورد بی‌مهری قرار می‌گیرند. در فرهنگ ایرانی کلاغ نماد مثبتی به‌نظر نمی‌رسد. سعی شده است در آثاری که در این نمایشگاه می‌بینیم این تضاد دیده شود. البته زیاد از کلاغ‌ها بدگویی نکنیم؛ کلاغ‌ها بهترین راویان داستان‌ها هستند و چه شخصیتی بالاتر از کلاغ‌ها برای داستان‌ها و تصویرگری‌ها.

در معرفی نمایشگاه می‌خوانیم: «آثار تصویرسازی روایی و داستانی و هم‌چنین تصویرسازی‌های مستقل و بدون داستان است که بیش‌تر مفهومی، تمثیلی و بر اساس تجربیات ذهنی شخصی هنرمندان است که مرز مشترک بین نقاشی و تصویرسازی هستند. موضوع محوری و مشترک آثار هنرمندان، پرندگان در موقعیت‌های روایی و زیستی مختلف و در مواجهه با انسان و جهان پیرامونشان است. تنوع نگاه هنرمندان به موضوعی واحد از ویژگی‌های این نمایشگاه است.»

در این نمایشگاه تصویرگری‌ها با تکنیک‌هایی متنوعی را خواهید دید مثلاً کار زیبایی با عنوان کشتی نوح اثر سحر رضایی یا آقا و خانم گوریل اثر مریم ملکیان و حیوانات کتاب‌خوان اثر صدیقه احمدی و...

در این نمایشگاه انگار پا به دنیای افسانه‌ها گذاشته‌ایم؛ افسانه‌هایی که در سرزمین ذهن تصویرگر وجود دارند.



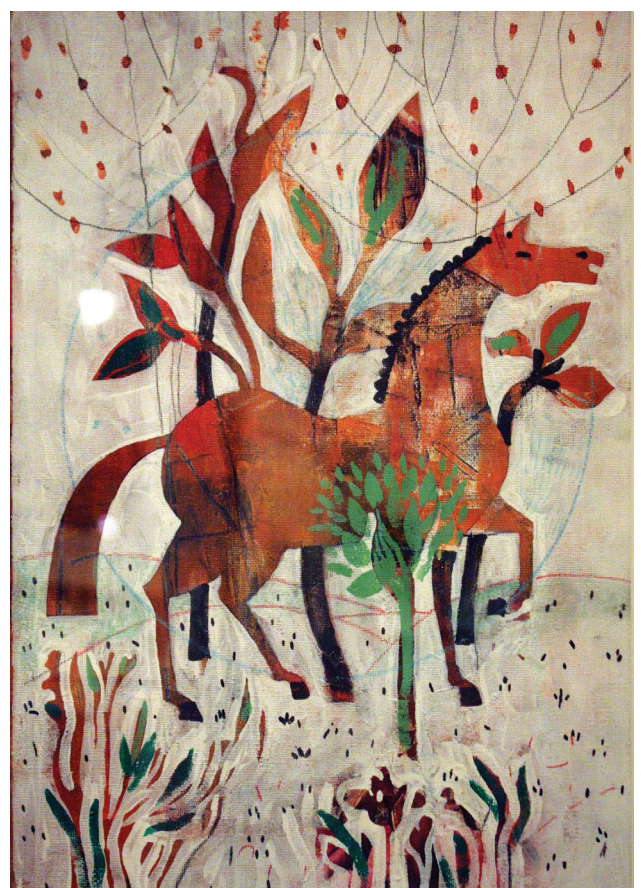
بدون عنوان، اثر تهیدینه رنجبر سلیمانی



بدون عنوان، اثر نازنین طهایی



عکاسی از نمایشگاه: محمود اعتمادی / دو چرخه



«چرخ فلک» اثر گلیدا فتاحی

خاطره‌بازی با روز جهانی نوجوان

روزی برای مادوچرخه‌ای‌ها!

● علی مولوی

دوچرخه و دوچرخه‌ای‌ها، از مهم‌ترین روزهای سال شود. به این ترتیب از سال ۱۳۸۰ تا حالا، ۱۹ سال است که دوچرخه و دوچرخه‌ای‌ها و چند نسل از نوجوان‌های ایران، ۲۱ مرداد را با هم جشن می‌گیرند.

به همین مناسبت از بین ویژه‌نامه‌های روز جهانی نوجوان در سال‌های گذشته، مطالب خواندنی و جالبی را برای صفحه‌های خاطره‌بازی روز جهانی نوجوان برایتان آماده کرده‌ایم. خاطره‌بازی‌هایی که حتماً برای نوجوان‌های قدیمی شیرین و خاطره‌انگیز است و برای نوجوان‌های امروز هم که آن‌ها را ندیده و نخوانده بودند، تازگی دارد.

یک‌شنبه ۲۱ مرداد ۱۳۸۰ خواهد بود و برای هر ساعت حدود ۶۰ شهاب محاسبه شده است.» این خبر چاشنی «چرخ اول» یا سرمقاله‌ی فریدون عموزاده‌خلیلی، مؤسس و نخستین سردبیر هفته‌نامه‌ی دوچرخه شد که آن را در این صفحه می‌خوانید. این سرمقاله، این خبر و شهاب‌باران آسمان ایران، باعث شد تا ۲۱ مرداد در تقویم

۲۱ مردادماه ۱۳۸۰ در آسمان ایران قابل مشاهده خواهد بود. به گفته‌ی یک عضو هیئت‌علمی دانشکده‌ی علوم زمین‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی، در هر سال حدود ۲۰ مورد رگبار شهابی وجود دارد که یکی از آن رگبارها، «رگبار برساشی» منسوب به صورت فلکی «برساش» است. زمان این رگبار معمولاً از سوم تا ۲۷ مردادماه بوده که امسال حداکثر بارش شهابی در صبحگاه

هفته‌نامه‌ی دوچرخه بود که تقویمی جهانی به دست دوچرخه رسید و در آن مشخص شده بود، ۲۱ مردادماه، روز جهانی نوجوان است. اما برای چه کسی مهم بود که چنین روزی هم وجود دارد؟ مطمئناً برای دوچرخه و دوچرخه‌ای‌ها! دوچرخه تصمیم داشت این روز را به‌طور جدی جشن بگیرد که ناگهان خبری به دست دوچرخه رسید: «بارش شهابی «برساشی» در روز

اگر امروز نوجوان باشی، احتمالاً نمی‌دانید که زمان ما روز نوجوان نبود. روز پدر و روز مادر بود، روز جهانی کودک را هم شنیده بودیم، اما کسی روز نوجوان را به ما تبریک نمی‌گفت. آن روزها مثل امروز، اینترنت هم در جیبمان نبود و گوگلی نبود که تا اراده کنیم ازش بپرسیم و به جوابمان برسیم. آن روزها هیچ کدامان خبر نداشتیم که نوجوان‌ها هم روز جهانی دارند. همان ماه‌های ابتدایی تأسیس



چرخ اول

آتش‌بازی آسمان در روز جهانی نوجوان

● فریدون عموزاده‌خلیلی*

یک آدمی، سفینه‌ای، موجودی، دوچرخه‌ای، چیزی بهش بیفتد، چه نیازی است که دوچرخه‌ی آدم بوق داشته باشد؟ بعد هم می‌گفت بوق، آلودگی صوتی ایجاد می‌کند، خواب چندمیلیاردساله‌ی ستاره‌ها را می‌پراند و نظام صورت فلکی را به هم می‌زند. اما ما که اصرار داشتیم فرهنگ بی‌همتای زمینی خودمان را به اقصی نقاط کهکشان‌ها و صورت فلکی‌ها صادر کنیم، گفتیم: «آقابرساخان یا سرکار خانم برسای عزیز! ببخشید ما... فرمانروای سیاره‌ها هم هستی ولی حقیقت تلخ است. تو هنوز نمی‌دانی که بوق دوچرخه فقط برای هشدار دادن به دوچرخه‌ها و آدم‌ها و موجودات سراسر نیست؟ بوق دوچرخه هزار و یک فایده دارد که آخری‌اش همین است، اما آن هزارتای دیگرش چی؟ مثلاً این که می‌توانی با بوق دوچرخه‌ات کلی پز بدهی! شدت و اندازه‌ی این پزدادن هم برمی‌گردد به آهنگ بوقت که مثل چلچله باشد، یا قناری یا قورباغه. با همین بوق می‌توانی با دوست‌هایت توی کوچه، سلام و احوال‌پرسی کنی، می‌توانی آهنگی را که دوست داری با بوقت بزنی، می‌توانی وقتی با مهرداد کوچ‌بالایی دعوایت شد، ببری پشت زین دوچرخه‌ات و از معرکه دور شوی و یک بوق کشارد برایش بزنی که از صدا تا زبان درازی بدتر باشد. اگر دیدی دختر عمه‌ات برایت قیافه می‌گیرد، می‌توانی با بوق حالش را بگیری... و خلاصه کلی فایده‌ی دیگر.»

آقابرسا یا برساختانم که دلیل‌های منطقی ما را شنید، راضی شد که با ما وارد معامله شود. یعنی قرار شد ما یک بوق گرکن چلچله‌ای آکبند روی دوچرخه‌اش سوار کنیم و در عوض او روز ۲۱ مرداد، آسمان ایران را شهاب‌باران کند. بماند که اولش باز کلی نه و نو آورد که «به‌جان شما نباشد، به جان برساشی خودم، باید بروم انبار شهاب‌ایمان را نگاه کنم، ببینم چندتا شهاب تهنش مانده.» و بعد از این که «کارخانه‌های شهاب‌بازی‌مان ۳۳ میلیون سال برساشی است که ماده‌ی اولیه‌اش تمام شده و میزان تولید شهاب‌ایمان پایین آمده» و از این جور دبه‌ها. اما ما میانجی‌گری شازده کوچولو، راضی شد که به ازای یک بوق آکبند گوش‌کرکن چلچله‌ای، که موقع بوق زدن در هر سال برساشی ۶۰ تا چشمک بزند، آن‌ها هم در روز ۲۱ مرداد، در هر ساعت ۶۰ تا شهاب‌سنگ نورانی و درخشان بالای سر آسمان ایران بفرستند که نوجوانان ایرانی تماشا کنند و لذت ببرند و دعا به جان دوچرخه و فرمانروای صورت فلکی برساشی کنند. پیش خودمان بماند که او اصولاً اسمی از دوچرخه نیاورد، این را دیگر ما به خاطر زحمت‌های طاقت‌فرسایی که برای برپایی این آتش‌بازی کشیدیم، اضافه کردیم!

بنابراین نوجوانان عزیز! روز یک‌شنبه ۲۱ مرداد، صبح زود بیدار شوید و قبل از آن که سراغ شماره‌ی ویژه‌ی دوچرخه‌تان بروید، اول بروید روی پشت‌بام یا روی بالکن خانه‌تان و به آسمان خیره شوید و آتش‌بازی شهاب‌سنگ‌ها را تماشا کنید. اگر تعداد شهاب‌سنگ‌ها در هر ساعت از ۶۰ کم‌تر بود، حتماً به ما اطلاع دهید تا در اولین فرصت به صورت فلکی برساشی برویم و سنگ‌هایمان را با آقابرسا یا برساختانم واکنیم!

سردبیر

بله درست خواندید! قرار است روز ۲۱ مرداد که روز جهانی نوجوان نامیده شده، یک آتش‌بازی درست و حسابی توی آسمان راه بیفتد. آن هم به خاطر گل روی نوجوان‌های عزیز و مهربان که شما باشید!

باور کنید خالی نمی‌بندیم! چاقان هم سرهم نمی‌کنیم! سر مبارک‌تان را هم نمی‌خواهیم شیره بمالیم! قرار شده به خاطر تلاش‌های شبانه‌روزی‌ای که دوچرخه‌ی شما انجام داده، در صبحگاه روز یک‌شنبه ۲۱ مرداد، این آتش‌بازی در آسمان سراسر ایران راه بیفتد.

داستان از این قرار است، وقتی که حدود یک‌ماه پیش شنیدیم روز جهانی نوجوان نزدیک است، نشستیم کلی کل کل کردیم که چه کنیم، چه نکنیم، که آخر به عقل ناقصمان رسید حالا که قرار است در روز جهانی نوجوان، ریش و قیچی دوچرخه را بدهیم دست خود نوجوان‌ها که هر گلی که می‌خواهند به سرش بزنند، بیاییم به این مناسبت یک آتش‌بازی درست و حسابی هم راه بیندازیم که نور علی نور شود تا شاید نوجوان‌ها دست از سر کچلمان بردارند!

ناچار رفتیم سراغ شازده کوچولو که به واسطه‌ی نان و نمکی که از آن قدیم‌ندیم‌ها با هم خورده بودیم، پارتی‌مان شود و دستمان را بگیرد و ببرد پیش یکی دوتا از این فرمانرواهای سیاره‌هایی که یک‌بار گذرش بهشان افتاده و باهانش رودر بایستی دارند. او هم انصافاً حرفمان را زمین نینداخت؛ برمان داشت و یک‌راست برد به صورت فلکی «برساش». اسم این صورت فلکی را به این خاطر برساش گذاشته‌اند که وقتی از زمین نگاهش می‌کنی عین‌هو یک برساش گنده به‌نظر می‌آید! البته این که برساشی اصولاً چه موجودی است و چه ریخت و قیافه‌ای دارد و چه‌طوری فهمیده‌اند که این صورت فلکی، شباهت‌های زیادی به این موجود دارد، چیزی است که باید از فیلسوف‌ها و ستاره‌شناس‌ها پرسید و جای بحثش در دوچرخه‌ی نوجوان‌ها نیست. بگذریم... رفتیم توی صورت فلکی، اول یک دوری دوروبرش زدیم که حدود ۵۵ هزار سال برساشی (که معادل ۵۵ دقیقه‌ی زمینی بود) طول کشید و آخر سر هم بعد از ۵۵ هزار سال روی سیاره‌ی شماره‌ی ۰۰۷۳۴ فرود آمدیم.

فرمانروای این سیاره اسمش «برسا» بود و با توجه به این که شازده کوچولو اصولاً این اخلاق را دارد که گلش را با سؤال سرشته‌اند و تا ته توی تمام مسئله‌های عالم را درنیاورد دست از سر کچل آدم بر نمی‌دارد، با همان صدای نازک دوست‌داشتنی و همان ادب و نزاکت همیشگی‌اش پرسید: «برسای عزیز، ما باید شما را آقابرسا صدا بزیم یا خانم برسای؟» که ظاهراً در صورت فلکی برساش، «خانم» و «آقا» واژه‌هایی ناشناخته بودند. در نتیجه تا برویم از بحث جنسیت برساش خارج شویم، حدود ۲۷ هزار سال برساشی دیگر وقت برد. بعد از این بحث‌ها بود که ما کشف تازه‌ای کردیم و آن این که آقابرسا یا برساختانم به‌جای آن که برای رفت و آمد بین سیاره‌ها، سوار سفینه‌های مدل بالای فضایی شود، یک دوچرخه‌ی فضایی ۲۶ داشت که با دوچرخه‌های زمینی خودمان مو نمی‌زد. فقط با این تفاوت که بوق نداشت! شازده کوچولو ته توی قضیه را درآورد که این بیچاره آقابرسا یا برساختانم خیال می‌کند توی آن صورت فلکی برهوت که هر ۱۱ میلیون سال می‌گذرد تا شاید گذر

مواظب روزتان باشید!

چرخ اول

ویژه روز جهانی نوجوان

● لیلا سنگار*

شباب و...!

نه دیگه واقعاً ادامه‌ی این بررسی به دلایل متقن، امکان‌پذیر نیست. اما بالأخره یه بزرگ‌تر عاقل و دانا و زبان‌شناس، برگ برنده رو داد دست ما.

ایشون گفتن که واژه‌ی Youth درباره‌ی کسی استفاده می‌شه که از مرز کودکی عبور کرده و در آستانه‌ی جوانی ایستاده (چه تفسیر حکیمانه‌ای!) و ما هم همین رو می‌خواستیم. این هم دلیلی علمی و منطقی برای این که ما امروز رو با سر بلندی تمام روز جهانی نوجوان بنامیم و با وجود اعتراض‌های به حق و ناحق بعضی دوستان که می‌گن: «کم‌لی‌لی به لالای این نوجون‌های پرتوقع بذارین! دیگه کم به این نوجون سالاری‌ها دامن بزنین. همین جوری‌اش هم روی سر ما سوارن!» این روز مبارک رو به همه‌ی نوجون‌های بانشاط و بی‌نشاط، باانصاف و بی‌انصاف، عاقل و نادون و خلاصه همه‌ی نوجون‌ها در شکل‌های مختلف استاندارد و غیراستاندارد تبریک بگیم.

ولی گوشتون رو بیارین جلو:

«یادتون باشه که در بهره‌برداری از این روز، انصاف به خرج بدین. آخه فردایی هم هست؛ همون طوری که دیروز هم بود. همین چندروز پیش روز مادر بود و روز پدر هم که در راهه. خلاصه‌ها ما گفتن بود...»

سر دبیر همه‌شکلی

* دوچرخه‌ی شماره‌ی ۲۲/۲۱۷ مرداد ۱۳۸۳

بعضی از این بزرگ‌ترها سر هر چیزی که مربوط به نوجون هاست جر می‌زنن! حتی سر یه موضوع کوچیک و ناقابل‌ی مثل اختصاص دادن یه روز به نوجون‌ها! (یه شیرین‌علی خالص برای شماها!)

خب، چون بزرگ‌تر هستن هزار جور فلسفه‌بافی می‌کنن و یه روز که چشم از خواب باز می‌کنی، می‌بینی روز نوجون تبدیل شده به روز جوان! (انصافاً یعنی نامردی دیگه!)

ولی خب، مگه ما دور از جسون مُردیم؟! تازه خودمون یه با بزرگ‌تریم و این قاعده‌ها حالیمونه. واسه‌ی همینه که امسال سعی کردیم با چنگ و دندون، و ویژگی این روز مبارک رو حفظ کنیم. روز ویژه‌ی شما نوجون‌هایی که ماشالله برای رسیدن به حقوق خودتون از همه‌نوع شیوه‌ی مسالمت‌آمیز، همراه با چنگ و دندون و گاهی گریه و زاری و کمی چاشنی حقوق‌بشر، استفاده می‌کنین!

خلاصه برای این که به شیوه‌ی بزرگان مسئله رو تحلیل، تفسیر و تبیین کنیم، به تقویم‌های مختلف مراجعه کردیم. تقویم‌های معتبر (!)، همه از این روز به‌عنوان روز مبارک «نوجوان» اسم بردن و بعضی تقویم‌های نامعتبر (!) نامردی کردن و این روز رو دودستی به جوانان تقدیم کردن که ما به شیوه‌ی خودمون اصلاً کاری به این مامردمان نوجوان نداریم! در ادامه‌ی بررسی محققانه، چند فرهنگ لغت را بازبینی کردیم. اولی (دمش گرم!) در برابر واژه‌ی Youth (همین کلمه‌ای که بین نوجوانان و جوانان تفرقه انداخته) نوشته: نوباوگان ولی بعد به شیوه‌ی غیر عادلانه ادامه داده: «جوانی،

نوجوانی

یه میوه‌ای است؟

چرخ اول

● مناف یحیی‌پور*

پیراشکی هم نیست که از دهن بیفتند. بستنی نیست که زود آب شود و از دست برود. زرشک نیست که فقط به درد تربین بخورد. آب نیست که همیشگی باشد. گندم نیست که بشود بن‌مایه باشد. کدو تنبل نیست که فقط به درد مراسم شب چله بخورد و دیگر به کار نیاید. کاهو نیست که کنار غذا به درد بخور باشد یا ساندویچ، که بشود یک وقت‌هایی آن را هوس بکنی. چه معجون است نوجوانی؟! چه معجون خوش مزه و سلیس و شیطان و باز یگوشی است این موجود!

نوجوانی شاید «گوجه‌سبز» است. نه چندان کوچک که گم شود، مثل دانه‌ی فلفل و نه چندان بزرگ که زیادی به چشم‌های مثل کدو حلواوی. گوجه‌سبز است نوجوانی که همیشه فکر می‌کنی چه قدر با مزه است. ترش و شیرین است و حقیقت این است که اصلاً یک دانه‌اش مزه نمی‌دهد! نوجوانی با دوست معنی می‌دهد. با تعداد زیادی هم‌کلاسی که تصویری از نوجوانی آدم می‌سازند. بشقاب تازه و خوش‌رنگی پر از گوجه‌سبزه‌های تازه

نوجوانی هندوانه نیست که درش بسته باشد. لازم باشد قاچش کنی تا ببینی چه طعمی دارد. نه، نه، اصلاً زده‌اند یا شاید بشود سرنوشت را به یک جور هندوانه‌ی دربسته تعبیر کرد. طالع آدمی‌زاد را مثلاً. نوجوانی سیب هم نیست. با طعمی یک‌دست و مهربان. سیب آرام‌تر و گوشه‌گیرتر از این است که شبیه نوجوانی آدم باشد. مثلاً شاید بشود مادر را به سیب تشبیه کرد یا نوزادی آدمی‌زاد را.

موز هم نیست. موز، زیادی مجلسی است. شیک است اصلاً. نوجوانی اصلاً به این شیکی‌ها نیست. آه و افسوس دارد. عطش و تیش دارد. دما دارد. پریدن توی آب یخ دارد و نمی‌تواند مثل موز توی ظرف کریستال میوه بنشیند و مؤدب، با برنامه‌ای مشخص منتظر مهمان بماند. خربزه هم نیست. نوجوانی با هویت‌تر از این است که خربزه باشد. باشکوه‌تر از این است که گیلاس باشد. عجیب‌تر از این است که خیار باشد. معمولی‌تر از این است که آناناس باشد.

که قل می‌خورند. می‌شود نمکشان زد. از خوردنش خوشحال بود. انگار که یک جور دل‌خوشی هستند توی یخچال و نمی‌شود بهشان گفت میوه، هر چند میوه‌اند و همه‌اش انتظار داری که بزرگ شوند و به میوه‌ی دیگری تبدیل شوند و آن‌ها تنها و تنها گوجه‌سبزه‌های بی‌خیال و خوشحال و غمگین و مهربان و عصبانی و عجیب و معمولی و ساده و بی‌شلیله‌پیله و نازک‌نارنجی و قوی و باز یگوشی هستند که تو و بیرونشان یک‌رنگ است و با نمک خیلی خوش مزه می‌شوند معمولاً!

نوجوانی معجون عجیبی است که وقتی در آن زندگی می‌کنی همه‌چیز بیش از اندازه واقعی و محشر است. همه‌ی اتفاقی‌هایی که در نوجوانی می‌افتد شبیه اولین باری است که شنا کردن را تجربه می‌کنی. اولین باری که مزه‌ی نان محلی را با ماست می‌چشی یا گاز زدن نخستین بستنی یخی یا اولین بار، زدن گوجه‌سبزه‌سبزی توی دلار (ترکیبی از چند سبزی محلی همراه نمک که به‌عنوان چاشنی در شمال ایران تولید می‌شود) سبز خوش‌بوی از شمال رسیده!

نوجوانی بیش‌تر از آن که یک عکس باشد، مثل دوره‌ی کودکی و یا یک فیلم باشد، مثل خاطرات یک پیر مرد هفتاد و چهار ساله، یک قطعه موسیقی است؛ موسیقی‌ای متفاوت... موسیقی بسیار زیبای نه چندان بلند و نه چندان کوتاهی که تا ابد شنیده خواهد شد و رد پایش را در همه‌ی روزهای بعد از زندگی نوجوانی خواهد گذاشت. شما از دوره‌ی نوجوانی‌تان کشف خواهید شد و بهترین رنگی را که به شما می‌آید، به خود خواهید گرفت.

همه چیز بسیار زود خواهد گذشت، اما نوجوان‌ها فرصت‌های محشر نوجوانی را از دست نمی‌دهند. مگر کسی را می‌شناسید که به دست سخاوتمندی که به او گوجه‌سبزه تعارف می‌کند، نه بگوید؟

روزتان مبارک
سر دبیر

حرف آخر

● شیوا حریری*

ما که نوجوان بودیم، دنیا این طوری‌ها نبود. اصلاً یک‌طورهای دیگر بود. نه که فکر کنید ما مکتب‌خانه می‌رفتیم و زیر چراغ‌موشی درس می‌خواندیم. نه این‌طور‌ها هم نبود!

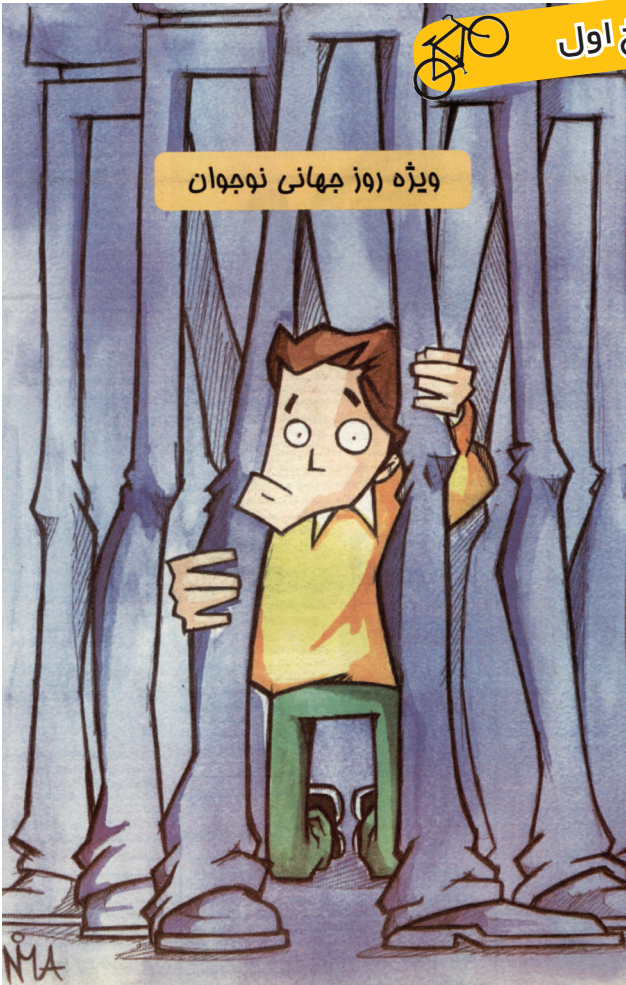
ما مثلاً کامپیوتر و اینترنت نداشتیم. این همه کافی شاپ هم نبود. اما خانه‌هایمان حیاط داشت و حیاطمان حوض داشت و می‌شد در حیاط دوید و توی حوض افتاد!

از دیروز نوجوانی ما تا امروز نوجوانی شما، خیلی چیزها عوض شده؛ خیلی! اما می‌دانم یک چیزهایی همان طوری باقی مانده.

مثلاً ما هم که نوجوان بودیم دلمان می‌خواست زودتر بزرگ شویم تا دیگر هیچ آدم‌بزرگی با اخم نگوید: این‌کار را بکن، این یکی را نه. چرا این را گفتی، این یکی را نه؟ بعد هم زود باش، دیر شد، چه کار می‌کنی؟ پس چه شد...؟

خلاصه این که ما بزرگ شدیم و سر این ویژه‌نامه آن قدر زودباش و دیر شد گفتیم و آن قدر اخم کردیم که ۱۰ نوجوانی که یک هفته همکارمان بودند، توی دلشان آه کشیدند و این آه آن قدر بلند بود که انگار همه‌ی نوجوان‌های ایران آن را شنیدند!

اما... ما که نوجوان بودیم، روز نوجوان نبود، ویژه‌نامه‌ی روز نوجوان هم نبود، حالا خوشحالیم که هست. حتی اگر یک آدم‌بزرگ که همه‌ی روزهای نوجوانی‌اش یادش هست، به نوجوان‌های امروز اخم کند و بگوید: «همین امروز باید سرمقاله‌تان را بدهید!»



نوجوانی درخت‌ها میزها و کلاغ‌ها

فریبا خانجی *

و پر از انرژی هستند. آن‌ها با آن بندهای بامزه، که گاهی باز می‌مانند... و با آن زبانه‌های بیرون زده، چه قدر بی‌خیال به نظر می‌آیند.

صندل‌های تابستانی هم همیشه جوان هستند.

به هر حال کفش‌ها هم مثل آدم‌ها روزگاران مختلفی را سپری می‌کنند.

کفش‌های نوجوان پرنگند، براق هستند و تمیز... کفش‌های نوجوانی یعنی کفش‌های زندگی پر شور و پر حرارت... و او به حال کفش‌هایی که دوره‌ی نوجوانی را سپری کنند و آن وقت تو تنها می‌شوی...

فکر می‌کنم نوجوانی کفش‌ها جزء زیباترین دوره‌های نوجوانی است. تو چه طور؟ درباره‌ی کفش‌هایت این طور فکر نمی‌کنی!؟

* دوچرخه‌ی شماره‌ی ۴۷۴/۱۷ مرداد ۱۳۸۷

می‌نویسند، کم‌تر نقاشی می‌کشند، کم‌تر این سو و آن سو می‌روند. و وقتی شادند، پر تحرک‌ترند. آن‌ها گاهی... راستی قلم‌ها خیلی شبیه آدم‌ها هستند. آن‌ها در طول عمر خط‌های مختلفی را از خود به جای می‌گذارند و تا جوهر در بدن دارند حرکت می‌کنند و مثل همه‌ی آدم‌ها روزی از حرکت باز می‌ایستند.

نوجوانی کفش‌ها

به کفش‌هایت نگاه کن، چه قدر با روز اولی که آن‌ها را خریدی فرق دارند. کفش‌های نوجوان کفش‌های پرائزری و جذابی هستند و پایه‌پای ما می‌دوند، پایه‌پای ما ورزش می‌کنند و در مسابقه‌های فوتبال و دوچرخه‌سواری و دو کمک حال ما هستند.

در میان کفش‌ها، کتانی‌ها از همه نوجوان‌ترند.

به کتانی نگاه کن! که همیشه نوجوان

و دوره‌های مختلفی را می‌گذرانند. قلم‌های نوجوان پر از شور و حرکت و زیبایی هستند.

آن‌ها عاشق واژه‌های رمانتیک‌اند و اصلاً رنگ مورد علاقه‌ی آن‌ها صورتی، سبز، نارنجی و رنگ‌های سرخابی و شاد است. آن‌ها وقتی می‌نویسند از صفحه‌های زیادی می‌گذرند.

آن‌ها عاشق نقاشی‌های ریزی هستند که در گوشه کتاب زیست‌شناسی، فیزیک، جبر، هندسه و... نقش می‌گیرند. آن‌ها پر از پیام‌های بامزه هستند در یادداشت‌های پنهانی سر کلاس...

آن‌ها هر چه به سن جوانی و سالمندی نزدیک می‌شوند، تجربه‌ی بیشتر تری کسب می‌کنند؛ اگر چه شور و حرکت آن‌ها شاید کم‌رنگ شود و کمی محتاط‌تر راه بروند...

قلم‌های نوجوان، پر از سادگی هستند و همین سادگی آن‌هاست که تأثیرگذاری‌شان را بیش‌تر می‌کند. آن‌ها هم مثل آدم‌ها گاهی افسرده‌اند و گاهی شاد. وقتی افسرده‌اند کم‌تر

کلاغ‌های خوش‌بختی هستند؟ یا درگیرند...

نوجوانی بیدمجنون

درخت‌ها هم مثل آدم‌ها شخصیت دارند. همین‌طور که پشت پنجره نشسته‌ام به بیدمجنون توی پارک نگاه می‌کنم که از خانه‌ی ما پیدا است... بیدهای مجنون هم دوره‌ی نوجوانی، سالمندی و کودکی دارند. بیدهای مجنون می‌توانند خیلی زود در دام عشق بیفتند.

و حتی آن وقت توسط دیگر درخت‌ها شامت می‌شوند، به طوری که سرشان را مدام به زیر می‌افکنند و مدام غصه می‌خورند...

بیدهای مجنون گاهی آرایش موهایشان عجیب و غریب است که باز هم مدام توسط دیگر درخت‌ها مسخره می‌شوند، یا مورد حسادت قرار می‌گیرند... اما بیدهای مجنون پدر و مادرهای خوبی دارند؛ آن‌ها آن قدر با احساس و مهربانند که حس‌های او را به خوبی درک می‌کنند. پس بیدهای مجنون جزء نوجوان‌های خوش‌بخت‌اند!

نوجوانی و میز و صندلی

نوجوانی میز و صندلی‌ها برعکس است. یعنی آن‌ها اول دوره‌ی سالمندی را سپری می‌کنند و بعد به دوره‌ی جوانی می‌رسند و بعد دوره‌های نوجوانی و کودکی را سپری می‌کنند. چون این صندلی که من روی آن می‌نشینم

و مطلب می‌نویسم، یک

ارثیه‌ی فامیلی است

و هر چه می‌گذرد

بیش‌تر به کودکی

نزدیک می‌شود و مدام

سر به سر من می‌گذارد.

گاهی جاخالی می‌دهد و

روی یک‌لنگه پا می‌ایستد و

آن وقت من را با سر روی زمین

می‌اندازد... میزها هم همین‌طور

هستند، آن‌ها هم هر چه می‌گذرد

بیش‌تر شیطنت می‌کنند و من فکر

می‌کنم دوره‌ی زمانی آن‌ها با همه‌ی

آدم‌ها و همه‌ی اشیا فرق

می‌کنند...

قلم‌های نوجوانی

قلم‌ها هم مثل همه‌ی چیزهای دنیا حس و شعور دارند

می‌شود به خیلی چیزها شخصیت داد... مثلاً همین میز که پشت آن نشسته‌ام، یا همین صندلی هم که پایه‌اش لق است و سه‌بار تاکنون به خاطر آن با مخ روی زمین افتاده‌ام، برای خودش شخصیت دارد. البته معلوم نیست چه نوع شخصیتی.

اگر به این مسئله خوب توجه کنیم، می‌بینیم خیلی چیزهایی که به نظر ما فقط یک شیء بی‌جان هستند؛ حس‌های مختلف دارند. اصلاً آن‌ها گاهی خودخواه، مهربان، پرشور و افسرده و حسودند.

آن‌ها مثل آدم‌ها، دوره‌های مختلفی را در زندگی خود سپری می‌کنند. دغدغه‌های مختلفی دارند، مثل آدم‌ها با مسائل متفاوتی روبه‌رو می‌شوند.

اصلاً این‌که من یک نوجوانم با مسائل و فراز و نشیب‌های مخصوص خود؛ آن‌ها هم مثل من رنج‌های خودشان را دارند؟

این را از کجا می‌دانم؟ خب، این‌که دیگر سؤال ندارد، کافی است کمی به اطرافت نگاه کنی؟ این صندلی، این چراغ مطالعه، این دفترچه‌ی یادداشت، این میز، یا این پایه‌ی چسب، دوره‌های عجیبی را در زندگی خود سپری کرده‌اند.

نوجوانی کلاغ‌ها

پشت پنجره نشسته‌ام و به این موضوع فکر می‌کنم و کلاغی با بی‌خیالی سر به سر گنجشک‌ها می‌گذارد. او بی‌پروا این سو و آن سو می‌پرد.

کلاغ‌ها هم به نظر من دوره‌های مختلفی را در زندگی طی می‌کنند. آن‌ها هم در دوره‌ی نوجوانی توسط مادر و پدرهایشان مورد انتقاد قرار می‌گیرند که چرا به باغ بالا رفتی؟ چرا از گردوی دره‌ی پایین خوردی؟ چرا در خوردن صابون عطری زیاده‌روی کردی؟ یا چه کلاغ‌هایی حشر و نشر داری؟ چرا مدام پلی‌استیشن بازی می‌کنی؟ و...

کلاغ‌ها هم باید در دبیرستان تست کنکور بزنند و... با خودم فکر می‌کنم که آیا کلاغ‌ها هم مثل من افسرده می‌شوند و دلشان می‌گیرد و گاهی همه‌ی خیابان‌های شهر را با بی‌انگیزگی گز می‌کنند... کلاغ سر به سر گنجشک‌ها می‌گذارد؛ او خیلی با نمک و شیطان است.

خلاصه، داشتم می‌گفتم درباره‌ی آن‌ها خوانده‌ام که خیلی باهوش‌اند و اگر تکه‌نان خشکی پیدا کنند که نتوانند آن را بخورند، تکه‌نان را به نزدیک‌ترین جوی آب می‌برند و آن را در آب قرار داده و بعد که نان نرم شد آن را می‌خورند...

خب، این موجودات باهوش چگونه دوره‌های زندگی طولانی خود را سپری می‌کنند؟ آن‌ها در دوره‌ی نوجوانی،



تصویرگری: لاله ضیایی

یک کمی حرکت

کوروش مهام*

درس‌ها تخته شدند
چندوقتی ست که تعطیلی تو!
هی فقط می‌خوری و می‌خوابی
شکمت آمده این قدر جلو!
جلوی آینه یک لحظه بایست
قدر یک فیلی تو!
یک کمی حرکت گاهی بد نیست
پس بیا ورزش کن

قبل از آن البته
زیرشلواری خود را کش کن
صندلی‌های پذیرایی را
بی‌اجازه بردار
و ببر روی سرت
یک دقیقه به همان حال بمان
بعد آرام بیاور پایین
و دوباره بالا
و دوباره... اما
فقط این بین حواست باشد

که نیفتد چیزی روی زمین
چون اگر یک سر سوزن به سر سوزن هم
لطمه‌ای خورده شود
باید آماده‌ی آینده شوی
باید از بازترین پنجره بیرون ببری
و از این دسته گل داده به آب
به اتاقی که من از بردن نامش (حتی) معذورم
به اتاقی که پر از بوست
پناهنده شوی!

* دو چرخه‌ی شماره‌ی ۱۹/۳۷۸ مرداد ۱۳۸۵



تصویرگرهای: لاله ضیایی

سه سوت

فرهاد حسن زاده*



سوت اول: دل و جگر

به هر حال، ما فکر می‌فرماییم مجله‌ای که همه چیز برای نوجوانان دارد و سالی ۱۰۰ شماره برای این گروه سنی چاپ می‌کند، دلیلی ندارد برای روز نوجوان خودش را خفه کند و بخواد ویژه‌نامه در بیاورد و از این حرف‌ها... (این نیم‌سوت دارد ما را چپ‌چپ نگاه می‌فرماید و می‌گوید عجب دل و جگری داری که در روز نوجوان چنین حرف‌های بوداری می‌زنی! خبر ندارد که ما مخ... مخ... مخلص همه‌ی نو... نو... نوجوان‌های ما مرام هستیم!)



سوت دوم: لطفا مسواک بزنید!

ایستاده بودیم جلوی دکه‌ی روزنامه‌فروشی که برای این نیم‌سوت شکم‌گنده سوت به سوت شده (یا همان گور به گور شده‌ی قدیم) چند حلقه پفک‌نمکی بخریم که چشممان افتاد به تیتیر یکی از روزنامه‌های زرد: «چهار نوجوان با تأثیر از سریال [...] اقدام به آدم‌ربایی کردند!» داشتیم به شاخ سبزشده بر سرمان تفکر می‌فرمودیم که نیم‌سوت گفت:

روز نوجوان است و باز هم صحبت از ویژه‌نامه، خداوند به خیر بگذراند. هم برای ما، هم برای شما، وقتی اسم ویژه‌نامه می‌آید، کله‌مان سوت می‌کشد، نه یکی، نه دو تا، نه سه تا، یک سوت ممتد که تا چند روز همین‌طور ادامه دارد و ما را از سه‌سوت نوشتن باز می‌دارد. با وجود ویژه‌نامه‌های تابستانی و طرح‌های درازمدت و کوتاه‌مدت، فکر می‌کنیم کم‌کم باید رخت خوابمان را بیاوریم و شب را همین جا کنار میز و صندلی مان پهن کنیم و لالا کنیم! شاید هم دست عیال و آقازاده‌ها را بگیریم بیاوریم همین‌جا، دور هم باشیم. این عمه‌خانم ما گلایه دارد که چرا نمی‌آیی قندهای ما را بشکنی و دیداری تازه کنیم!؟

خب، می‌توان عمه‌خانم را هم دعوت کرد به دفتر دو چرخه تا هم دیداری با او تازه کنیم و هم قندهایش را بشکنیم. ناگفته نماند که برخی از خانم‌های هم‌کار گلایه دارند که به خاطر کار شبانه‌روزی در دو چرخه مورد غضب اهل خانه قرار گرفته‌اند، چون مدام غذای سرد میل می‌فرمایند! پیشنهاد می‌فرماییم این خانم‌ها بساط سبزی پاک‌کنی و آب‌غوره‌گیری و پیازداغ‌پزی را بیاورند دو چرخه تا استفاده‌ای چندمنظوره از این فضای فرهنگی بشود!



«نظرت چیه؟»
گفتیم: «درباره‌ی آدم‌ربایی؟»
گفت: «نه!»
گفتیم: «درباره‌ی سریال... و بدآموزی‌هاش؟»
گفت: «[...] دیگه چه کوفتیه؟ خوراکیه؟»
گفتیم: «شاید منظورت نوجوان‌های این دوره و نمونه‌است!»
گفت: «بابا تو دیگه کی هستی؟ من می‌گم درباره‌ی این پفک‌های حلقه‌ای نظرت چیه؟»
گفتیم: «حتماً خوبه که توی تلویزیون این همه درباره‌اش دالام‌دیمبو می‌کنند!»

گفت: «بله، خیلی خوبه!»
نیم‌سوت عینهو موش داشت حلقه حلقه پفک می‌خورد و ما غرق در این اندیشه شدیم که عجب روزگار عجیب و غریبی است. به هر حال حالا که ایام مبارک و میمون روز نوجوان است، ما به شما می‌گوییم: «ای نوجوانان عزیز و خفن! لطفاً بچه‌های خوب و نازی باشید، حرف‌های بدبند نزنید، کارهای بدبند نکنید. بعد از خوردن غذا مسواک بزنید. این چیزهایی را هم که توی تلویزیون نشان می‌دهند جدی نگیرید.»

سوت سوم: نیروهای ویژه!

بدشناسی را می‌بینید؟ با هزار زحمت و مصیبت و محنت، سوت سوم را درباره‌ی خوبی و صفا و وفا و قد و بالای شما نوجوان‌های عزیز و گرمی نوشتیم، اما با کمال تأسف آن سوت بیچاره توسط نیروهای ویژه و اتاق فرمان، به‌خاطر کمبود جا در این صفحه حذف شد!

* دو چرخه‌ی شماره‌ی ۲۲/۲۱۷ مرداد ۱۳۸۳



روزت را دریاب! فکر نکنی دیوونه‌ام

● ورپریده



دلم می‌خواد داد بزنم
پاره کنم لباسمو
جیغ بزنم، جیغ بنفش
برم حموم با کت و کفش
دلم می‌خواد زار بزنم
صدام بره تا کهکشان
بره روی سطح مشتری
سری به بازار بزنم.
دلم می‌خواد کف بکنم
مثل پودر لباس شویی
باد بکنم، گنده بشم
خوشگل مثل ماه پیشونی
فکر نکنی دیوونه‌ام
یا نقش بازی می‌کنم
نه، عزیزم من سالمم
فقط کمی نوجوونم!

*دوچرخه‌ی شماره‌ی ۲۱/۱۳۴ مرداد ۱۳۸۲

● ترجمه‌ی احمد شاملو (از مجموعه‌ی چیدن سپیده‌دم)*

● مارگوت بیگل

روزت را دریاب!
با آن مدراکن!
این روز از آن توست؛
۲۴ ساعت کامل،
به قدر کفایت فرصت هست
تا روزی بزرگ شود.
نگذار هم در پگاه فرو پڑمرد

*دوچرخه‌ی شماره‌ی ۱۹/۳۷۸ مرداد ۱۳۸۵



تصویرگری: لینا ناوارو

پس از سال‌ها

● مصطفی رحماندوست*

و تقاضا برای یک دیدار
این «فیری»، آن فیری، فیری،
بشتاب!
نامه‌های دروغی بسیار.
همه پرماجرا و رنگارنگ،
خنده، بازی، امید،
حرف قشنگ!
و پس از آن همه
جدایی و درد.
همه را پس «دلیت» باید کرد
«موس» من رفت تا دلیت کند
ناگهان نام و نامه‌ای دیگر.
نامه‌ای آشناست، دقت کن.
روی عنوان نامه خم شده‌ام،
یک کلیک سریع،
نامه از تو بود:
گم شده‌ام!
گفته بودی: سلام! آنلاینم!
باز گاهی به یاد من هستی؟
یا فراموش کرده‌ای؟
«چت» کن!

وای ای میل تو چه‌ها که نکرد.
خاطراتم دوباره زنده شدند:

*دوچرخه‌ی شماره‌ی ۲۱/۱۳۴ مرداد ۱۳۸۲

کامپیوتر

کلیک!

- صبر کنید...

چند تغییر وضع اجباری.

باز شد صفحه‌ی همیشگی‌ام

با گرافیک خشک تکراری.

«آی‌دی» ام توی صفحه ظاهر شد

(کرده بودم ذخیره‌ی آی‌دی را)

پاره خطی که باز می‌رقصید

خواست «پسورد» رمزوار مرا

رمز من بود...

ها، بله، حفظم.

سال و روز تولدم...

زدم آن را و بعد هم

اینتر!

دل «اینباکس» ماجراها داشت

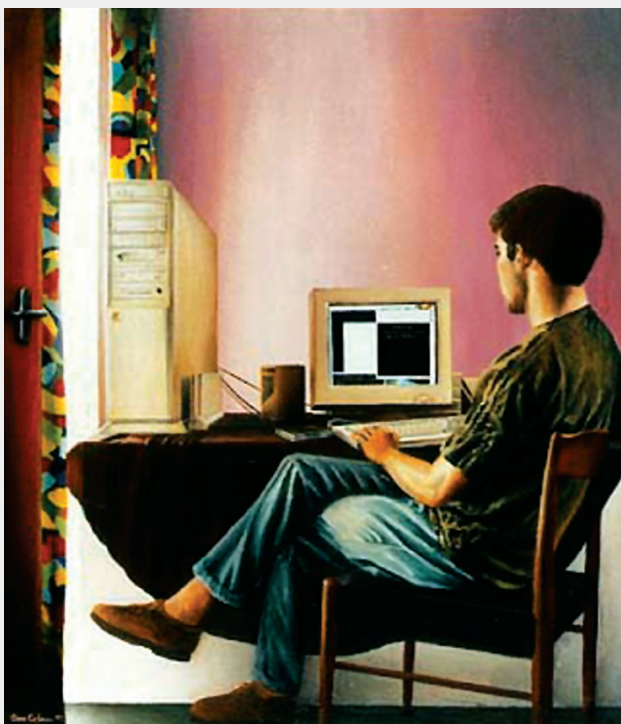
و پر از وعده‌های پوشالی:

سفر مفت!

کار،

دلار، دلار.

هدیه‌های زیاد مجانی





یه نوجوون خفن!

● کاریکاتور: لاله ضیایی*

یه نو جوون خفن همه رو ریز
می‌بینه.



یه نو جوون خفن هر صدایی
رو می‌شنوه،
مگه صدای مامان و بابا!



یه نو جوون خفن هیچ وقت
از حواس پرتی عینکش رو جانی ناره.

یه نو جوون خفن، دست رد به سینه‌ی کسی
نمی‌زنه، حتی اگه نا خرخره غذا خورده باشه.



یه نو جوون خفن دوست داره
بر خلاف جریان آب
قایق سواری کنه.



یه نو جوون خفن
دوست داره سری
میون سرها در بیاره.